



(۲) «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ شُعَيْبِ بْنِ وَقْدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنِ الصَّادِقِ عَنِ آبَائِهِ ع فِي حَدِيثِ الْمَنَاهِي أَنْ رَسُولَ اللَّهِ ص نَهَى عَنْ إِتْيَانِ الْعُرَافِ وَقَالَ مَنْ أَتَاهُ وَصَدَّقَهُ فَقَدْ بَرِيَ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ ص.»^۱

ما می گوئیم:

۱. مرحوم صاحب وسائل در ذیل این روایت می نویسد:

«أقول: فسر بعض أهل اللغة العراف بالكاهن وبعضهم بالمنجم»^۲

۲. چنانکه ذیل روایت قبل گفتیم ممکن است، «تصدیق» در این روایت معنایی را در برداشته باشد که ذیل روایت چهارم مطرح خواهیم کرد.

۳. مرحوم خوبی درباره این روایت می نویسد:

«و فيه أولاً: أنه ضعيف السند. و ثانياً: أن إتيان العراف كناية عن العمل بقوله، و ترتيب الأثر عليه،

كما عرفته آنفاً، فلا دلالة فيه على حرمة الإخبار عن الأمور المستقبلية بأى نحو كان.»^۳

ما می گوئیم:

۱. در بحث تنجیم، و در ذیل روایت «من صدق كاهناً او منجماً فهو كافر بما انزل على محمد» گفتیم که شیخ انصاری فرموده بودند حرمت تصدیق منجم ملازم با حرمت اخبار او است. مرحوم ایروانی بر این مطلب اشکال کرده بودند بین حرمت تصدیق و حرمت اخبار ملازمه نیست و مثال زده بودند به تصدیق فاسق که حرام است، در حالیکه خبر دادن او حرام نیست.

ما در همان جا گفتیم، حرمت تصدیق گاه به جهت مشکله ای در خبر است و گاه به جهت آن است که شارع نمی خواهد «خبر دهنده» ارزش پیدا کند. در فرض دوم، حرمت تصدیق چنین خبردهنده ای حتماً با حرمت اخبار او ملازم است.^۴ چراکه اصل تحریم چنین تصدیقی به آن علت است که شارع نمی خواهد چنین فردی در جامعه جایگاه بیابد.

۱. همان.

۲. همان.

۳. مصباح الفقاهة (المکاسب)، ج ۱، ص ۴۱۹.

۴. ن ک: در سنانه امسال، ص ۲۳.



چنین مطلبی را می توان از روایات کهنانت استفاده کرد.

۲. درباره حدیث مناهی سابقاً سخن گفته ایم. خلاصه آن چنین است که: این حدیث مشتمل بر مواردی است که قطعاً مکروه است، مواردی مثل «اکل در حین جنابت، کوتاه کردن ناخن به دندان، مسواک زدن در حمام، خوردن نیم خورده موش، ادرار پای درخت میوه دار، اکل با دست چپ یا در حال تکیه دادن و ...» که حتی ممکن است برخی از آنها را ارشاد به آداب اجتماعی به حساب آوریم. اللهم الا ان یقال: به نوعی بتوان مضامین روایت مناهی را حمل بر تحریم کرد (مگر در صورتی که خلاف آن ثابت شود):

«اللهم إنا أن یقال: إن الإمام علیه السلام عبّر عما صدر عن النبي صَلَّى اللهُ عليه و آله في كلّ مورد من الموارد المذكورة بلفظ النهی و أخبر عن نهیه صَلَّى اللهُ عليه و آله، و قد تقرّر فی الأصول ظهور مادة النهی کصیغته فی الحرمة سواء وقع التلطف به فی مقام الإنشاء أو الإخبار، إلا أن یشبت خلافه بالدلیل و لم یکن غرض الإمام علیه السلام من نقل مناهی النبي صَلَّى اللهُ عليه و آله مجرد القصة و الإخبار بل بیان مناهی النبي صَلَّى اللهُ عليه و آله لیتبعها الأمة، فظواهر ألفاظه حجة فی مقام العمل.»^۲

(۳) «و فی الخصال عن أبيه عن سعد بن عبد الله عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن أبي عمير عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير عن أبي عبد الله ع قال: من تكهن أو تكهن له فقد برئ من دين محمد ص قال قلت: فألفیافة قال ما أحب أن تأتيهم و قيل ما يقولون شيئاً إلا كان قريباً ممّا يقولون فقال القیافة فضلة من النبوة ذهبت فی الناس حین بعث النبي ص.»^۳

توضیح:

۱. کسی که کهنانت کند یا برای او کهنانت شود، از دین پیامبر به دور است.

۲. سائل می پرسد علم قیافه چگونه است؟

۳. حضرت می گویند دوست ندارم پیش آنها بروی.

۱. ن ک: درسنامه سال چهارم، ص ۲۴۲.

۲. دراسات فی المكاسب المحرمة؛ ج ۲، ص ۵۶۹.

۳. وسائل الشیعة؛ ج ۱۷، ص ۱۴۹



۴. کسی گفت [یا ادامه سخن حضرت] عالمان علم قیافه نمی گویند چیزی را، مگر آنکه نزدیک به خبری است که [پیامبران] می گویند. [در نسخه اصلی خصال، قَلَّمَا يَقُولُونَ... یعنی کسی گفت به ندرت سخن آنها با حرف پیامبران نزدیک نیست و در نسخه دیگری از خصال: «و قیل ما تقولون...» یعنی حضرت ادامه دادند که مردم می گویند که شما (ائمہ) چیزی شبیه حرف عالمان به قیافه می گوئید.^۱

۵. حضرت گفتند: قیافه ته مانده ای از نبوت است که هنگام بعثت، از میان مردم رفته است. [در خصال «حین بعث النبی» وجود ندارد] (یا: که مانده ای است که در میان مردم باقی مانده است) ما می گوئیم:

۱. سند این روایت صحیح است.

۲. این روایت از حیث دلالت، صراحتاً درباره عمل کاهن هم می باشد و برای استدلال لازم نیست که به ملازمه بین حرمت تصدیق و حرمت اخبار مراجعه کنیم.

۳. قیافه نام علمی است که به وسیله آن شباهت مردم به هم فهم می شود.^۲

۴. فراز آخر چون در خصال [«حین بعث النبی»] وجود ندارد لذا مترجمین خصال آن را به نحوه دوم معنی کرده اند [که مانده ای است از رسالت در بین مردم موجود است]. مرحوم محمد باقر کمره ای احمد قهری، یعقوب جعفری، مرتضی مدرس گیلانی در ترجمه های خویش به همین نحوه این فراز را معنی کرده اند، اما با توجه به نسخه وسائل که حین بعث النبی دارد (و با توجه به روایاتی که خواهیم آورد و در آنها می نویسد که پیامبر راه های آسمان را سر کرده است و لذا کهنات تمام شده است و با توجه به قرابت کهنات و قیافه در این روایت) به نظر می رسد ترجمه اول بهتر است بر این معنی که امام می خواهند بگویند تا زمان حضرت رسول، نه مانده ای از علم نبوت در میان مردم بود ولی از آن هنگام مرتفع شد.

۵. مرحوم شیخ و مرحوم خوبی اصلاً متعرض این روایت نشده اند و جالب آنکه مرحوم خوبی در حالیکه کهنات را حرام نمی دانند اشاره ای به این روایت که سند و دلالت تام دارد نکرده اند.

۱. خصال، ج ۱، ص ۲۰.

۲. نهاییه ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۲۱.

۶. روایت مطلق است و هر نوع کهنانت را تحریم می کند چه حکم جزمی کاهن را و چه حکم احتمالی او را، و چه صورتی را که کاهن می داند که دروغ می گوید و چه حالی که چنین نظری ندارد. توجه شود که مرحوم خوبی عمل کاهن را تنها در صورتی که «کذب» باشد و دروغ بگوید حرام می دانند در حالیکه عنوان کهنانت، عنوان مستقلی است و امام بحث را درباره نفس این عنوان مطرح کرده اند و نه عناوین ملازم -دائمی یا اتفاقی- دیگر.

